

دلیم می خواهد

دلیم می خواهد
در قمان بیرون میریز کنند
و در سردار زمین پرواز کنند
تا کور؟ - کبر پدش و
نخیند آن می قطعی درخت زار بود

دلیم می خواهد
فوس آینه بخواند
پرنده گان سحر خوان زودتر بیدار بود

دلیم می خواهد
کوبان سکوت براره در ادرم شکسته
حسرت فروخته بی نسل در
و بیجان مرا
فریاد کنند

دلیم می خواهد
ازادی را آزاد کنند
ازادی زیبا یعنی خودتین
در زمین را پیرالتون

دلیم می خواهد
نوازی دوستی
نغمه گلونه در آغوش کند
و در نالی
خود پرستی و بت پرستی را فراموش کند

دلیم می خواهد
کوه پرستی تا یک چراغان شوند
دست و دامن در گلزاران
از پر کفای سوغی بدخشند
و از پر نخندای شفا یعنی شکفتند

دلیم می خواهد (از دیده)
کاشانه ای در زمین خودم دارم
تا در باغچه ام، آرزو ام را می گانم
دلیم می خواهد

قصه ای عشق را بگوئی جوان را
با دختر افروخته به شویان کنم
و شوهری تازه ای نلن مانند لارا اینتر نجام
تا بیدارم

آیا شوهری است آینه کرده اند
دو هر نفسی که شماره رود در رو سیاده اند

دلیم می خواهد
قوا در باغستان را دریا کنند
و آدمی دلبره می دیدن را فراموش کردند
تا در قصه ستارگان را

در آینه می جان خویش تمام کنند
دلیم می خواهد

سحرم ختام نباشد
و آرزو ام، نا کام

لذک دیماه ۱۳۷۳